

عقل همیشه قاصر

منبع: سایت زیتون، روز دوشنبه، مورخ: ۹۴/۱۱/۱۲

لودویگ ویتگنشتاین، فیلسوف مشهور اتریشی - بریتانیایی، در آوریل ۱۸۸۹ به دنیا آمد و در آوریل ۱۹۵۱ روی در نقاب خاک کشید و از فلسفیدن و اندیشیدن بیشتر بازماند. چنانکه برخی از شاگردان و شارحان آثار او نوشته‌اند، ویتگنشتاین آخرین صفحات در باب یقین را که پانزده ماه آخر عمر خویش به نگارش آن مشغول بود، دو روز پیش از درگذشتش نوشت؛ به رغم اینکه به بیماری سرطان مبتلا بود و از درد مزمنی رنج می‌برد. روشن است که تفلسف و تأمل تا چه میزان با زندگی ویتگنشتاین عجین بوده، به طوری که وی از پرداختن بدان تا آخرین ساعات عمرش دست نکشید.

«نحوه زیست»^۱ از مفاهیم برساخته ویتگنشتاین متأخر است. در این نوشته می‌کوشم با نشان دادن جایگاه عقل نقاد در نظام فلسفی ویتگنشتاین، نکاتی چند درباره اهمیت و رهگشایی فلسفی این مفهوم متذکر شوم. هنگامی که لودویگ جوان رساله منطقی-فلسفی را می‌نوشت، تحت تاثیر آموزه‌های کانت، شوپنهاور، فرگه و راسل کوشید تا از شروطی پرده برگیرد که سخن گفتن معنادار را امکان‌پذیر می‌کند، به تعبیر برخی از شارحان، ویتگنشتاین پروژه‌ای انقلابی را پی می‌گرفت؛ پروژه‌ای که در آن از مفاهیمی چون «وضعیت‌های امور»، «امر واقع»، «هم‌ریختی»، «فضای منطقی»، «سوژه متافیزیکی»... استفاده شده بود و جهان‌شمول می‌نمود. در این دوران کثرت غیرقابل تحویل به وحدت زبانهایی که انسان‌ها در جوامع گوناگون برای سخن گفتن و تعیین مراد کردن به کار می‌برند، به محاق رفته بود و مفاهیمی چون «فضای منطقی»، «تصویر منطقی» و «تفکیک میان معنا و مدلول» در رساله منطقی-فلسفی صبغه‌ای جهان‌شمول داشت و بر همه زبانه‌ها به نحو یکسان اطلاق می‌شد. به همین سبب، «سوژه تجربی» که بر انسان انضمامی و اینجایی-کنونی دلالت می‌کند، پیش چشم سوژه متافیزیکی رنگ می‌باخت و چندان در نظریه پردازی فلسفی به کار گرفته نمی‌شد.

رفته‌رفته و پس از سپری شدن دوران ۱۹۳۳ - ۱۹۲۹ که در زندگی فلسفی ویتگنشتاین به دوران گذار مشهور است، لودویگ میانسال خانه‌تکانی فکری کرد و برخی از ایده‌های پیشین خویش را کنار نهاد. جهان‌شمولی پذیری و منسلخ بودن از سیاق و زمینه یکی از این آموزه‌ها بود. مفاهیمی چون «بازی زبانی»، «ورزیدن»، «شبهات خانوادگی»، «استدلال تبعیت از قاعده»... در نظام فلسفی ویتگنشتاین متاخر در خدمت تبیین تخته‌بند زمان و مکان بودن سوژه تجربی در جهان پیرامون قرار گرفت. تو گویی ویتگنشتاین میانسال به این باور رسیده بود که ما محاط در زبانیم و ابداً نمی‌توانیم بدون واسطه زبان به جهان پیرامون نقبی بزیم و آنرا فراچنگ آریم و به تعامل معرفتی با آن همت گماریم.

درست است که زبان به مثابه ابزاری برای تعامل با سایر انسان‌ها و انتقال معنا به کار گرفته می‌شود، اما این امر مانع از آن نمی‌شود که انسان موجودی زبان‌مند^۲ و محصور در زبان قلمداد شود، به نحوی که هیچ‌دمی نتواند بدون آن به سر برد. به نزد ویتگنشتاین، زبان ما را در چنبره خویش گرفته و گریز و گریزی از این امر نداریم. ما با زبان سخن می‌گوییم، با زبان فکر می‌کنیم. با زبان در خلوت خویش تأمل می‌کنیم. تو گویی هیچ درختی در پهنه زندگی یافت نمی‌شود که بتوان بدون زبان‌دمی در سایه‌سار آن آساید: «هم در تو گریزم آر گریزم». هیچ نقطه ارشمیدسی‌ای بیرون از این فضا یافت نمی‌شود تا بتوان از آن منظر در باب پدیده زبان اندیشید. به مجرد اینکه بخواهیم بیان‌دیشیم، پای مفاهیم در میان می‌آید و مفاهیم هم در زبان به کار می‌روند و در گزاره‌ها صورت‌بندی می‌گردند و حدود ثغور معنایی‌شان روشن می‌شود. در مقام تمثیل، فردی را در نظر بگیرید که میان اتاقی ایستاده که کف، دیوارها و سقف‌اش شیشه‌ای است. او به هر سو که حرکت کند خود را در آینه می‌بیند و گریزی از آن ندارد و مفری برای رهایی از دیده شدن نمی‌یابد: چه بدود، چه بنشیند، چه دراز بکشد، چه وارو بزند، چه پرد... ویتگنشتاین متأخر قائل به چنین نقشی برای زبان در تعامل انسان‌ها با جهان پیرامون است. به روایت او، زبان در بنیادین‌ترین سطح تعامل کاربران زبان با جهان پیرامون رخنه کرده است. بی‌جهت نیست که برخی از مورخان فلسفه، ویتگنشتاین متأخر را به همراه نیچه و هایدگر از آباء فلسفه قاره‌ای و فلسفه پسامدرن می‌انگارند. اگر تفکیک میان سوژه و ابژه یکی از آموزه‌های فلسفه مدرن باشد که با سوژکتیویسم دکارتی شناخته می‌شود؛ ویتگنشتاین متأخر از جمله فیلسوفانی است که از این دو گانه عبور کرده و با محوریت بخشیدن به نقش زبان در تعامل معرفتی ما با جهان پیرامون، در بند تقسیم‌بندی‌ها و دو گانه‌هایی نظیر «سوژه/ابژه» و «واقع‌گرایی/ضد واقع‌گرایی» نیست.^۳ هایدگر می‌گفت «زبان خانه وجود است»؛ ویتگنشتاین نیز تأکید می‌کرد: «فلسفه نبردی است علیه جادو شدن آگاهی ما به وسیله زبان». زبان بنیاد بودن نظام معرفتی انسان (کاربر زبان)، از مؤلفه‌ها و مقومات نظام فلسفی نویسنده کاوش‌های فلسفی و در باب یقین است.

ویتگنشتاین متأخر، نظیر دیگر فیلسوفان پسامدرن، بر آن بود تا محدودیت‌ها و کاستی‌های عقل جهانشمول استدلال‌گر را نشان دهد. فیلسوفان عصر روشنگری عموماً بر این باور بودند که عقل صبغه جهانشمول دارد و عقلانیت به نزد همه آدمیان به نحو یکسان یافت می‌شود و قوام یافتن نظام اعتقادی صرفاً مبتنی بر استدلال‌ورزی و حساس بودن نسبت به صدق و کذب دعاوی و حجیت معرفتی ادله اقامه شده له مدعیات است. بنا بر روایت ایشان، عقلانیت نقاد و استدلال‌ورزی عمود خیمه معرفت ست و به میزانی که آدمیان این عقلانیت جهانشمول را در کار می‌گیرند، حظ و بهره بیشتری از معرفت و آگاهی می‌برند. بنابراین تلقی، می‌توان خطاهایی را که در فرآیند کسب معرفت حاصل می‌شود، با به کار بستن عقلانیت و اقامه ادله موجه و نقض و ابطال خطاهای رخ داده، زدود و از میان برداشت. در

2. language-bounded

۳. در مقاله «واقع‌گرایی اخلاقی و ویتگنشتاین متأخر»، با مد نظر قرار دادن «گرامر» مفهوم «واقعیت»، فراروی ویتگنشتاین از دو گانه «واقع‌گرایی/ضد واقع‌گرایی» را صورت‌بندی کرده‌ام. برای بسط بیشتر این مطلب، نگاه کنید به:

سروش دباغ، «واقع‌گرایی و ویتگنشتاین متأخر»، زبان و تصویر جهان: مقالاتی در فلسفه ویتگنشتاین، تهران، نی، ۱۳۹۳، چاپ دوم، صفحات ۳۸-۲۷.

مقابل ویتگنشتاین متأخر نظیر فیلسوفان پسامدرن، بر محدودیت‌های امحاء نشدنی انسان انگشت تأکید می‌نهد؛ محدودیت‌هایی که در قوام یافتن نظام معرفتی انسان‌ها نقش بی‌بدیلی ایفا می‌کند. گویی که عقل نقاد استدلال‌گر، فعال مایشاء نیست و تنها بازیگر میدان معرفت به حساب نمی‌آید؛ بلکه اصناف علل و عوامل در شکل‌گیری نظام معرفتی انسان‌ها در کارند. در این میان، عقل نقاد استدلال‌گر نیز با نشان دادن و برجسته کردن صحت و سقم دعاوی، قوام‌بخش نظام معرفتی انسان‌هاست و در پیدایی آن نقش آفرینی می‌کند؛ اما قدرت و اثر بخشی آن محدود است، که: «نازینی تو ولی در حد خویش».

مفهوم «نحوه زیست» در نظام ویتگنشتاینی متکفل تبیین این امر است که مجموعه معتقدات و نظام معرفتی آدمیان تا چه میزان با نحوه زیست و تجربه زیسته و پیشینه معیشتی و تربیتی ایشان عجین است؛ نحوه زیستی که فرد در انتخاب آن چندان اختیار نداشته، اما در پیدایی نظام معرفتی او ریزش کرده، نقش بی‌بدیل خود را ایفا کرده است. شخصی که در فضای دینی نفس کشیده و تربیت دینی عمیقی داشته، به جهان به نحوی کاملاً متفاوت از کسی می‌نگرد که در فضای غیر دینی تنفس کرده و اساساً تربیت دینی نداشته است، که: «ما هیچ، ما نگاه». در واقع، باورها و نظام اعتقادات این دو نفر که بالمره با هم متفاوت است، هم‌عنان و متناظر با نحوه زیست ایشان است و با آن ارتباط وثیقی دارد. افزون بر این، علم روانکاوی در قرن بیستم که محصول تأملات ژرف روانکاوانی چون فروید و یونگ است، به ما آموخته که تا چه میزان علل و اسباب نهانی و توپرتو در روان آدمیان در کارند و در اینگونه بودن و آنگونه نشدن انسان‌های گوشت و پوست و خوندار قویا موثرند و نقش آفرینی می‌کنند.

ویتگنشتاین می‌کوشد با وام کردن مفهوم «نحوه زیست»، محدودیت‌های امحاء نشدنی عقل نقاد استدلال‌گر را نشان داده، از اصناف روابط پیچیده و توپرتویی که در قوام یافتن نظام معرفتی انسان‌ها در کارند، پرده برگیرد. بنابر رأی او، باید انتظار خویش از عقل نقاد را تصحیح و تحدید کرد و بار زیادی به دوشش نهاد و در ناتوانی‌های ابدی انسان انضمامی‌ای که تخته‌بند زمان و مکان و تربیت و معیشت و بیولوژی است، به دیده عنایت نگریست: «چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید». سخن نه بر سر فرو نهادن موضع خویش و پشت کردن به عقلانیت و استدلال‌ورزی و اقامه دلیل است، بلکه تطفن یافتن به محدودیت‌های ابدی انسان‌هایی است که روی این کره خاکی چند صباحی می‌زیند و می‌روند و منزل به دیگری می‌پردازند؛ آدمیانی که با بکار بستن عقلانیت زمانه خود در سیاق‌های گوناگون، نظام معرفتی خود را سامان می‌بخشند.

اتخاذ چنین نگرشی و لحاظ کردن محدودیت‌های ابدی و امحاء نشدنی عقل، البته رهگشاست و انسان را متواضع‌تر می‌کند و در فهم موقعیت «دیگری» کامیاب‌تر؛ دیگری‌ای که پیرامون ما زندگی می‌کند و می‌توان او را در میان بستگان، دوستان، همکاران، هموطنان و سایر انسانهایی که با پیشینه‌های تربیتی و معرفتی گوناگون و رنگارنگ روی کره زمین زندگی می‌کنند، سراغ گرفت.